

سیاست خارجی ترکیه و بیداری اسلامی

مطالعه موردی: تحولات مصر و تونس

نیکنام بیری*

مجید عباسی**، محمد مغنی***

چکیده

تحولات موسوم به بیداری اسلامی در هزاره جدید از پدیده‌ترین و ژرف‌ترین تحولات در ساختار سیاسی کشورهای منطقه به‌شمار می‌رود. این تحولات با اعتراض‌های مردمی علیه حکومت‌های خودکامه، به‌منظور دست‌یابی به دموکراسی و نفی سلطه و حاکمیت قانون و استبدادستیزی، از تونس آغاز گردید و سپس به کشورهای دیگر، از جمله مصر و لیبی و یمن و بحرین، و سوریه رسید. این وضعیت در کشورهای تونس و مصر به سرنگونی حکومت بن علی و حسنی مبارک انجامید. در بحبوحه این تحولات قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هر یک به فراخور حال خود تلاش کردند تا منافع خویش را تأمین کنند. از جمله این کشورها ترکیه، تحت رهبری حزب عدالت و توسعه، در جایگاه متحد غرب و الگوی این کشورها به زعم غربی‌هاست. هدف این مقاله بررسی و ارزیابی مواضع سیاست خارجی ترکیه با تأکید بر تحولات داخلی مصر و تونس است و برای تحقق این هدف، در این تحقیق، با استفاده از رویکرد نظری رئالیسم تهاجمی، سعی در اثبات این فرضیه داریم که سیاست خارجی فعال ترکیه، در تحولات اخیر مصر و تونس، به دنبال افزایش قدرت و نفوذ خود در منطقه، به‌منظور افزایش ضریب امنیتی و کاهش تهدیدات از سوی رقبای منطقه‌ای و بین‌المللی و کنترل

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول) babri.niknam@yahoo.com

** استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی Majid_abbasi@yahoo.com

*** کارشناس ارشد دانشگاه علامه طباطبایی mohamadmoghannie@yahoo.de

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲

بازیگرانی چون جمهوری اسلامی ایران و عربستان و کسب منافع سیاسی و اقتصادی بیش تر و پیشی گرفتن از رقبای منطقه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، بیداری اسلامی، رئالیسم تهجمی، حزب عدالت و توسعه، امنیت منطقه‌ای، منافع ملی.

۱. مقدمه

بروز انقلاب‌های مردمی در شمال آفریقا و منطقه خاورمیانه از مهم‌ترین تحولات بین‌المللی در چند دهه اخیر به حساب می‌آید. با شروع این تحولات، دولت‌های سستی و خودکامه منطقه چون، رژیم حسنی مبارک در مصر و حکومت بن علی در تونس به تدریج از قدرت و سیاست سقوط کردند. این واقعه سرآغاز تحولی جدید در شکل‌بندی قدرت و سیاست در خاورمیانه گردید، به طوری که باعث تزلزل قدرت در همه دولت‌های محافظه‌کار عرب خاورمیانه شد. اهمیت این تحولات به حدی است که برخی آن را از حیث توان تأثیرگذاری بر ترتیبات منطقه‌ای و بین‌المللی با تحولات تاریخی بزرگی همچون فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مقایسه کرده و برخی دیگر از متفکران در توصیف اهمیت و حساسیت آن از عناوینی چون «سونامی سیاسی» و «بهار عربی» یا «بیداری اسلامی» استفاده کرده‌اند. این انقلاب‌ها در مواردی با سقوط نظام‌های سیاسی حاکم همراه بوده، مانند تونس و مصر و لیبی، و در برخی موارد نیز هرچند انقلاب‌های منطقه هنوز به سقوط نظام سیاسی حاکم منجر نشده، حرکت‌های اعتراضی در این کشورها خاموش نشده و تلاش برای تحقق خواسته‌های مردمی کماکان ادامه دارد؛ مانند بحرین. در مواردی نیز شاهد تدبیر سران برخی از کشورهای منطقه برای پیش‌گیری از وقوع انقلاب‌های منطقه‌ای در آن‌ها از طریق آغاز اصلاحات سیاسی بوده‌ایم؛ مانند اردن و مراکش. به طور کلی، مجموعه تحولات انقلابی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نقطه عطفی در تاریخ سیاسی این منطقه محسوب می‌شود. اهمیت این تحولات همچنین حساسیت و پی‌گیری بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در قبال شرایط جاری و چشم‌انداز آتی این حوزه در پی داشته است. این حساسیت در بُعد حداقلی در سطح بررسی و رصد مجموعه تغییرات و تحولات منطقه و تلاش برای بازتعریف و تطبیق منافع و سیاست‌های خود با تحولات جدید منطقه صورت می‌گیرد و در بُعد حداکثری در سطح دخالت در تحولات منطقه و تلاش برای ایفای نقش مؤثر در آن به انجام می‌رسد.

(Cordesman, 2011: 2-3). در میان کشورهایی که به دنبال ایفای نقش و اعمال نفوذ بر سیر تحولات منطقه بوده‌اند می‌توان از ترکیه نام برد. این کشور هم به واسطهٔ رویکرد نوین خود به منطقهٔ خاورمیانه، که در سال‌های اخیر به کانون توجهات و محیط عملیاتی سیاست خارجی آن تبدیل شده است، و هم به واسطهٔ ظرفیت تأثیرپذیری از این تحولات و تأثیرگذاری در آن از جملهٔ مهم‌ترین بازیگران منطقه است. بسیاری از تحلیل‌گران بر این نظرند که ترکیه انقلاب‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه و نیز ناآرامی‌های سیاسی در سوریه را به‌منزلهٔ فرصتی برای پیش‌برد راهبرد کلان خود برای تبدیل شدن به بازیگری مهم در معادلات خاورمیانه قلمداد می‌کند. موضع‌گیری فعال ترکیه در سطح اعلامی و اعمالی در قبال انقلاب‌های منطقه، از جمله در قبال مصر و لیبی، و نیز ورود فعال این کشور به عرصهٔ تحولات سیاسی سوریه، از جمله برگزاری نشست مخالفان دولت سوریه در آنتالیا، عملاً آنکارا را به بازیگری مهم و تأثیرگذار، در تحولات شتابان اخیر، در منطقه تبدیل کرده است (Shadid, 2011: 4-5). در مجموع، رهبران ترکیه تحولات خاورمیانه را فرصتی برای عملیاتی کردن سیاست‌های جدید خود، که به دنبال افزایش نقش و نفوذ ترکیه در خاورمیانه و به‌ویژه مصر و تونس در جایگاه دو کشور استراتژیک‌اند، تلقی کرده‌اند. از این‌رو، در بررسی تحولات اخیر منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا، به‌ویژه از حیث تأثیرگذاری بازیگران ثالث، ترکیه مورد مطالعاتی مناسبی به‌حساب می‌آید. این پژوهش با استفاده از رویکرد رئالیسم تهاجمی به دنبال بررسی مواضع و سیاست‌های ترکیه در قبال تحولات مصر و تونس و سنجش تأثیر این مواضع در نقش و موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیه است.

شواهد در دست حاکی از آن است که ترکیه به‌شدت در تحولات خاورمیانه فعال بوده و محبوبیت و نفوذ درخور توجهی در کشورهای منطقه پیدا کرده است. به طوری که، امروزه حزب اخوان المسلمین در مصر از بهره‌گیری از تجارب حزب عدالت و توسعهٔ ترکیه در مدیریت سیاسی مصر سخن می‌گوید و همچنین سخنان راشد الغنوشی، رهبر حزب النهضةٔ تونس، که از ترکیه به‌منزلهٔ الگوی موفق رشد و توسعهٔ اقتصادی در میان کشورهای اسلامی یاد می‌کند. به هر حال و با مجموع این مباحث، تحولات خاورمیانه فرصتی بی‌نظیر برای رهبران حزب عدالت و توسعه در تقویت جایگاه و نقش منطقه‌ای ترکیه فراهم آورده است (ibid: 5-6). البته، از دیدگاه نویسندگان با توجه به تحولات اخیر در مصر که منجر به برکناری اخوان المسلمین، یعنی متحد ترکیه، از قدرت شد، نفوذ و نقش ترکیه در تحولات سیاسی مصر کم‌رنگ و تضعیف گردید. علاوه بر این، با توجه به

محکومیت کودتا از سوی رؤسای بلندپایه ترکیه، همچون اردوغان و داوود اغلو، تنش و سردی بزرگی در روابط دو کشور حاکم شد. دولت جدید مصر هم، با انتقاد شدید از موضع‌گیری‌های رهبران ترکیه، آن‌ها را متهم به مداخله در امور داخلی کشورشان دانست و هرگونه اظهار نظر از سوی مقامات ترکیه را رد می‌کند. در مجموع، تحولات بعدی در جهان عرب، سقوط جریان حزب عدالت و آزادی وابسته به اخوان المسلمین، استمرار منازعه در سوریه، افزایش انتقادات از عملکرد حزب عدالت و آزادی که با همکاری با غرب باعث گسترش ناآرامی و آشوب در این کشور گشته و زمینه را برای بروز هرگونه اختلاف‌ها و درگیری‌های قومی - مذهبی فراهم ساخته است؛ امری که در نهایت باعث بروز یک جنگ داخلی تمام‌عیار میان جریان‌های سیاسی و مذهبی شده است.

در چنین شرایطی، این پرسش‌ها به ذهن متبادر می‌شوند که اهداف سیاسی ترکیه در برابر تحولات موسوم به بیداری اسلامی چیست؟ آیا این کشور به دنبال جلوگیری از نقض حقوق بشر، اجرای اصلاحات و برقراری دموکراسی در این کشورهاست یا دنبال کسب نفوذ و امنیت برای خود است؟ ارتباط این کشور با مخالفان داخلی چگونه است؟ میزان اثربخشی مواضع سیاسی ترکیه بر روند تحولات سیاسی چگونه ارزیابی می‌گردد؟ پیامدهای منطقه‌ای و جهانی سیاست‌های ترکیه در ارتباط با تحولات مصر و تونس چیست؟

۲. چهارچوب نظری: رئالیسم تهاجمی

نظریه رئالیسم تهاجمی یکی از نظریه‌های ساختاری سیاست بین‌الملل است. در این نظریه، همواره قدرت‌های بزرگ در پی آن‌اند که راه حفظ بقای خود را در جهانی که هیچ مرجعی برای حفاظت از آن‌ها در برابر یک‌دیگر وجود ندارد، کشف کنند. بنابراین، بلافاصله متوجه قدرت می‌شوند که کلید گنج بقاست. مرشایم اثبات می‌کند که دولت‌ها منحصراً خودشان به دنبال کسب قدرت نیستند، بلکه ساختار نظام بین‌الملل آن‌ها را به این سمت سوق می‌دهد؛ برای مثال، هدف دولت‌ها از حداکثرسازی سهم خود از قدرت جهانی به سبب محرک‌های ساختاری است. این تعقیب بی‌امان شکل‌های گوناگون قدرت از سوی قدرت‌های بزرگ به سبب تمایل آن‌ها برای جست‌وجوی فرصت‌هایی برای تغییر دادن توزیع قدرت جهانی به نفع خودشان است (Valeriano, 2009: 9). رئالیست‌های تهاجمی عقیده دارند که دولت‌های طرفدار حفظ وضع موجود به ندرت در عرصه سیاست جهانی یافت می‌شوند؛ زیرا ساختار نظام بین‌الملل انگیزه‌ای بسیار قوی برای جست‌وجوی

فرصت‌هایی، به‌منظور افزایش قدرت به‌بهانه کاهش قدرت رقبا به دولت‌ها، بخشیده و آن‌ها را بر آن می‌دارد تا هرگاه منافع بر هزینه‌ها سنگینی کرد از موقعیت پیش‌آمده در جهت کسب منافع خود استفاده کنند. رئالیسم تهاجمی فرض را بر این گذاشته است که هدف برجسته هر قدرت بزرگی حداکثرسازی سهمش از قدرت است، البته با هزینه دولت‌های دیگر. این رویکرد تشخیص می‌دهد که قدرت مفهومی نسبی است. تمرکز رئالیسم تهاجمی روی اعمال قدرت‌های بزرگ است که هدف غایی آن‌ها هژمون شدن است، تبدیل شدن به هژمون جهانی و تسلط بر توازن قدرت جهانی تنها روشی است که دولت‌ها می‌توانند از بقای خود در محیط آنارشیک مطمئن باشند. به نظر مرشایمر، از آنجایی که هیچ دولتی نمی‌تواند تبدیل به هژمونی جهانی شود، رقابت و جنگ بین قدرت‌های بزرگ پایان نمی‌پذیرد (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۲۴).

۱.۲ مفروضات بنیادین رئالیسم تهاجمی

۱.۱.۲ آنارشیک‌بودن نظام بین‌الملل

فرض مشترک همه نظریه‌های رئالیستی در نظام بین‌المللی آنارشی است. از آنجا که هیچ قدرت فائده‌ای در رأس نظام بین‌الملل وجود ندارد، حاکمیت در درون دولت‌ها نهادینه شده است؛ یعنی حکومتی بر فراز حکومت‌ها در نظام بین‌الملل وجود ندارد و هر دولت خود را بالاترین مرجع اقتدار می‌داند. از دید رئالیسم تهاجمی، آنارشی بین‌المللی دارای اهمیت بسیاری است. این آنارشی عموماً وضعیتی هابزی است که در آن امنیت امری کمیاب است و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نائل شوند. در این جهان، دولت‌های خردورزی که به دنبال امنیت هستند به انجام دادن اقداماتی تمایل دارند که ممکن است به تعارض با دیگران منجر شود و می‌شود. از این منظر، تفاوت‌های داخلی میان کشورها چندان اهمیت ندارد؛ زیرا فرض بر این است که فشارهای نظام بین‌الملل آنقدر قوی است که موجب می‌شود تا دولت‌هایی که در وضعیت مشابهی قرار دارند رفتار یکسانی داشته باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

۲.۱.۲ قدرت‌های بزرگ ذاتاً میزانی از توانایی نظامی تهاجمی دارند

قدرت‌های بزرگ ذاتاً دارای حدی از قابلیت‌های نظامی تهاجمی هستند که به آن‌ها توان صدمه‌زدن و احیاناً انهدام یک‌دیگر را می‌دهد. دولت‌ها بالقوه برای یک‌دیگر خطرناک‌اند،

گرچه برخی از آن‌ها در مقایسه با دیگر دولت‌ها از امکانات نظامی بیش‌تری برخوردارند. علاوه بر این، در عصر اتم، کشورهای به‌جز قدرت‌های بزرگ، همانند هند و پاکستان و اسرائیل و کره شمالی، از توانایی هسته‌ای برای ضربه‌زدن به رقبای و دشمنان خود برخوردارند (Valeriano, 2009: 10).

۳.۱.۲ اطمینان‌نداشتن به مقاصد و نیت دولت‌ها

دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از مقاصد و نیت دولت‌های دیگر مطمئن باشند. به‌ویژه هیچ دولتی نمی‌تواند اطمینان داشته باشد که دولت دیگر از توانایی نظامی تهاجمی خود علیه او استفاده نمی‌کند. از آن‌جا که نمی‌توان این نیت را به‌صورت قطعی و با اطمینان برآورد کرد، قضاوت قاطعانه در مورد آن تقریباً ناممکن است. علل احتمالی زیادی وجود دارد و هیچ دولتی نمی‌تواند مطمئن باشد که دولت دیگر از سوی یکی از این علل برانگیخته نشود (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۷۸). رئالیسم تهاجمی فرض می‌کند که برهم‌نخوردن وضعیت کنونی و حفظ تعادل توهمی بیش نیست.

۴.۱.۲ نخستین و اصلی‌ترین هدف قدرت‌های بزرگ تضمین بقاست

بقا به معنای نگهداری کردن از حق حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال اقتصادی و سیاسی و نظم سیاسی داخلی است. خصوصاً این‌که دولت‌ها در پی حفظ تمامیت ارضی و استقلال و نظم سیاست داخلی خودند. بقا در رأس اهداف و انگیزه‌های دیگر قرار دارد؛ زیرا هرگاه یک دولت از سوی دولت دیگر تسخیر شود، ممکن نیست در آن شرایط بتواند اهداف دیگر خود را دنبال کند. بقا پیش‌شرط وصول به دیگر اهداف است و چنانچه دولت‌ها نتوانند امنیت و بقا را به‌مثابه مهم‌ترین هدف دنبال کنند، دستیابی به سایر اهداف نیز محقق نمی‌شود. تحت این شرایط، تضمین بقا هدف اصلی دولت‌ها در نظام بین‌المللی است؛ چراکه دولت‌ها تهدیدهای بالقوه‌ای علیه یک‌دیگر محسوب می‌شوند. به‌ویژه این‌که، در شرایط آنارشیک بین‌المللی و فقدان اقتدار مرکزی، دولت‌ها نمی‌توانند برای وصول به این اهداف به دیگران وابسته باشند. از دیدگاه مرشایمر، نظام بین‌المللی قدرت‌های بزرگ را مجبور می‌کند تا قدرت نسبی خود را به این علت که مناسب‌ترین راه برای به حداکثر رساندن امنیت آن‌هاست به بالاترین حد برسانند؛ یعنی بقا ریشه اصلی رفتار تجاوزکارانه است. قدرت‌های بزرگ تجاوز می‌کنند، نه به این علت که بخواهند این گونه رفتار کنند یا راه مخفیانه‌ای را برای تسلط بر دیگران طی کنند، بلکه بیش‌تر به این علت که در شرایطی

که خواستار به حداکثر رساندن اقبال بقای خود هستند باید قدرت بیش‌تری به‌دست بیاورند (Mearsheimer, 2001: 21). رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل بر اساس نظریه سیاست قدرت است که بقا در مرکز قرار دارد و بهره‌مندی شهروندان از آن خواسته اولیه دولت‌هاست و برای اطمینان از انجام‌دادن این وظیفه، دولت‌ها باید راهبردهایی را برای اطمینان‌یافتن از بابت حفظ بقا دنبال کنند که این به یک نگرانی تاریخی در مورد قدرت نسبی دولت‌ها در قبال یک‌دیگر منجر می‌شود. مسلم است که در شرایط نبود اقتدار مرکزی هر دولتی باید استراتژی خودیاری را در پیش بگیرد تا بتواند، با کسب مقدار بیش‌تری از قدرت، امنیت خود را تأمین کند. بقا به‌واسطه محاسبه قدرت نسبی و گسترش راهبرد خودیاری، که شامل تجاوز و ساختن اتحاد است، تأمین می‌شود. بقا هدف شماره یک قدرت‌های بزرگ است. با این حال، دولت‌ها در عمل در پی اهداف غیرامنیتی نیز هستند. وقتی اهداف امنیتی و اقتصادی با یک‌دیگر تعارض پیدا می‌کنند، امنیت بر ثروت چیره می‌شود؛ زیرا همان‌طور که آدام اسمیت در «ثروت ملل» اشاره می‌کند: «دفاع از ثروت مهم‌تر از خود ثروت است» (Rielly, 2003: 3).

۵.۱.۲ قدرت‌های بزرگ بازیگرانی عقلایی هستند

قدرت‌های بزرگ از محیط خارجی خود آگاهی دارند و برای بقای خود در این محیط، رفتار راهبردی مناسب را انتخاب می‌کنند. به‌خصوص این‌که آن‌ها به اولویت‌های دیگر دولت‌ها و این‌که رفتارشان چه تأثیری در رفتار دولت‌های دیگر دارد و همچنین رفتار دولت‌های دیگر چه تأثیری در راهبرد آن‌ها برای بقا دارد توجه می‌کنند. علاوه بر این، دولت‌ها نه تنها به عواقب کوتاه‌مدت و فوری، بلکه به پیامدهای بلندمدت اعمال خود نیز توجه می‌کنند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۴-۳۶).

جان مرشایمر بر این نظر است که قدرت نسبی برای دولت‌ها از قدرت مطلق مهم‌تر است. به باور او، رهبران کشورها باید آن دسته از سیاست‌های امنیتی را دنبال کنند که دشمنان بالقوه آنان را تضعیف می‌کند و قدرت آن‌ها را از بقیه کشورها افزایش می‌دهد (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱/ ۴۲۲). یکی از مسائل پیش‌روی دولت در راهبرد امنیت چگونگی برقراری تعادل در اجزای نظامی است که عناصر ظرفیت مالی و اقتصادی و صنعتی به راهبرد امنیت بستگی دارد. راهبرد امنیت تهاجمی شامل استخراج منابع اجتماعی، ارتش ملی، صنعت، خدمت اجباری، جنگ همه‌جانبه اقتصادی، بسیج کامل منابع دولتی به‌واسطه دخالت دولت می‌تواند به حداکثرسازی میزان قدرت نظامی منجر شود که این

راهبرد خطرناک ظرفیت تولید امنیت نظامی یک دولت را برای مدت طولانی گسترش می دهد (Lobell, 2009: 5).

۶.۱.۲ هژمونی

هژمونی این گونه تعریف می شود که دولتی بسیار قدرتمند بر همه دولت های نظام بین الملل تسلط دارد. این مفهوم در حد منطقه ای و جهانی به کار گرفته می شود. استنتاج از فرضیات واقع گرایی تهاجمی این نتیجه را به دنبال دارد که دولت ها به زودی به این تشخیص خواهند رسید که روش کارآمدی برای تضمین بقا در نظام آنارشیکی وجود ندارد و لذا حداکثرسازی و هژمون شدن هدف نهایی قدرت های بزرگ می شود. قدرت های بزرگ به دنبال تبدیل شدن به هژمون منطقه ای هستند. اگرچه یک دولت زمانی می تواند امنیت خود را به حداکثر برساند که بر تمام جهان تسلط پیدا کند، اما هژمونی جهانی شدن ممکن نیست، به غیر از آن حالت احتمالی که یک کشور بتواند به برتری مطلق هسته ای در برابر رقبایش برسد (Toft and Mearsheimer, 2005: 4).

۳. جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی ترکیه

به رغم این که ترکیه به لحاظ ژئوپلیتیکی در منطقه خاورمیانه واقع شده است، بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی به قلمرو سابق سرزمینی خود (سوریه، عراق، شمال آفریقا) توجهی نهاد و به جای آن جهت گیری کاملاً غربی در پیش گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم و با ترتیب بندی شدن جهان به دو بلوک متخاصم، یعنی غرب و شرق، ترکیه به علت تهدید شوروی کاملاً در دل اتحادیه ها و نهادهای اقتصادی و سیاسی غرب قرار گرفت. این کشور در ۱۹۵۲ به اتحادیه ناتو پیوست و به متحد وابسته غرب در منطقه تبدیل شد. از این رو، سیاست خارجی ترکیه در قبال خاورمیانه عمدتاً بر اساس اولویت های این اتحادیه شکل می گرفت. این کشور، به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی، خودش را بخش بزرگی از جامعه اروپا می دانست و در این راستا به نهادهای گوناگون اروپایی در طیف متنوعی از همکاری های نظامی و اتحادیه گمرکی و مسابقات ورزشی و حتی موسیقی پیوست (Fevzi, 2011: 1). به طور کلی، این کشور دو جهت گیری کاملاً متفاوت با منطقه خاورمیانه اتخاذ کرده است. تا پیش از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه و به جز دوره محدودی از قدرت گرفتن حزب اسلام گرای رفاه، به رهبری نجم الدین اربکان، منطقه خاورمیانه در

سیاست خارجی ترکیه عمدتاً از جایگاه فرعی و حاشیه‌ای برخوردار بود و تلاش می‌شد تا روند هویت‌سازی برای ترکیه نوین، که اساس آن بر غربی‌شدن، استوار بود با بی‌اعتنایی به تحولات خاورمیانه تکمیل شود. در واقع، با فروپاشی امپراتوری عثمانی، ترکیه درصدد تبدیل به یک جمهوری سکولار غرب‌گرا برآمد، اما بعد از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، با توجه به نگاه اسلامی و شرقی آن‌ها، یک نوع پویایی و انعطاف در سیاست خارجی این کشور صورت گرفت (Larrabee, 2007: 13). بنابراین، پس از سال‌ها انفعال و غفلت این کشور، ترکیه در نقش بازیگری دیپلماتیک و مهم در منطقه ظاهر شد. بر این اساس، آنکارا تمایل فزاینده‌ای برای میانجی‌گری منازعه فلسطین و اسرائیل اتخاذ کرده است. برای شرکت در مأموریت ناتو، اقدام به اعزام نیرو به افغانستان کرد و همچنین در نیروهای سازمان ملل در لبنان مشارکت کرد و در سازمان کنفرانس اسلامی فعال‌تر شد و جایگاه رهبری را در این سازمان برای خود قائل شد. در کنفرانس‌های گوناگون اتحادیه عرب شرکت کرد و روابط نزدیک‌تری را با ایران و عراق و سوریه برقرار کرد و روابط اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک را با دولت‌های عربی و مسلمان بهبود بخشید (Taspinar, 2008: 1-2).

بنابراین، دولت مردان ترکیه، با اتخاذ رویکرد نئوعثمانی‌گرایی، درصدد تعادل‌بخشی به سیاست خارجی برآمدند. رهبران کنونی ترکیه بر این باورند که با توجه به جایگاه استراتژیک و ژئوپلیتیک ترکیه این کشور نمی‌تواند رویکردی تک‌بعدی غرب‌محور را در سیاست خارجی داشته باشد. ترکیه در دهه‌های گذشته تأکید بسیاری بر روابط با اروپای غربی و ایلات متحده داشته، به طوری که به غفلت از منافع ترکیه در حوزه خاورمیانه و شمال آفریقا منجر شده است. آن‌ها از سیاست کمالیست‌ها در حوزه داخلی انتقاد کرده‌اند و بر آن‌اند که کمالیست‌ها، با تفسیری مضیق از هویت ملی و ناسیونالیسم افراطی، گروه‌های غیرترکی را در ترکیه نادیده گرفته و شناسایی هویت فرهنگی آن‌ها را تهدیدی جدی بر امنیت ملی می‌دانند، در حالی که رهبران جدید ترکیه با شناسایی و به رسمیت شناختن هویت‌های کردی و عربی و زازاها درصدد جذب و مشارکت ساختن آن‌ها در ساختار سیاسی و فرهنگی ترکیه‌اند، بنابراین آن‌ها به دنبال برقراری اجماع ملی جدیدی‌اند که به موجب آن هویت‌های مختلف این کشور بتوانند با یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند (Taspinar, 2008: 3).

به طور کلی، فعال‌شدن سیاست خارجی ترکیه در مناطقی چون خاورمیانه را می‌توان ناشی از نفوذ چنین تفکراتی در هیئت حاکمه ترکیه دانست. البته، رهبران جدید ترکیه مخالفتی با همگرایی و اتحاد با غرب ندارند، اما بر این نظرند که به‌طور هم‌زمان باید برای

توسعه روابط با دیگر مناطق، از جمله خاورمیانه، نیز اقدام کرد تا از این طریق منافع ترکیه در نظام بین‌الملل همه‌جانبه تأمین شود.

از زمان به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه، در اواخر سال ۲۰۰۲، آنکارا به یک استراتژی آگاهانه را در زمینه برقراری مجدد پیوندهای ترکیه با حوزه‌های جنوبی و شرقی عثمانی سابق دنبال کرده است. این کشور، که در گذشته یک بازیگر حاشیه‌ای در تحولات سیاسی خاورمیانه به حساب می‌آمد، اکنون به واسطه رویکرد نوین و چندوجهی حزب حاکم عدالت و توسعه در صدد تحقق بخشیدن به خواسته‌های دیرین خود مبنی بر احیای عظمت و شکوه عثمانی در خاورمیانه و شمال افریقا است. تلاش هم‌زمان این کشور برای تحقق عضویت در اتحادیه اروپا و تقویت روابط با قاهره و دمشق و بغداد و ریاض و تهران بیانگر این واقعیت است که در درون حزب حاکم به این دیدگاه رسیدند که در حوزه سیاست خارجی نیاز به عادی‌سازی دارند. اگرچه در دوره جنگ سرد سمت‌گیری تقریباً انحصاری ترکیه در قبال اروپا و امریکا متناسب با آن دوره زمانی بود، اما اکنون منافع ترکیه پی‌گیری یک سیاست خارجی چندوجهی را مطالبه می‌کند (Cook, 2009: 1).

بدین ترتیب، رهبران حزب عدالت و توسعه در طراحی سیاست خارجی ترکیه به دنبال تقویت نقش و نفوذ این کشور در حوزه‌های مختلف جهان اسلام، به‌ویژه خاورمیانه، هستند. منتقدان، عمدتاً این گرایش را در چهارچوب تمایلات اسلام‌گرایان برای احیای امپراتوری اسلامی ترکیه تفسیر می‌کنند، اما مقامات حزب حاکم، با رد این ادعا، معتقدند که گسترش نفوذ ترکیه در این مناطق و بهبود روابط با کشورهای اسلامی از حیث انطباق آن با منافع ملی ترکیه پی‌گیری می‌شود و الزاماً در چهارچوب گرایش‌های «پان‌اسلامیستی» تفسیرپذیر نیست. علاوه بر ایده توسعه «عمق استراتژیک» و نیز «متوازن‌سازی» سیاست خارجی، که از محرکه‌های مؤثر در فعال‌شدن ترکیه در منطقه خاورمیانه بوده است، ایده مهم دیگری که از سوی حزب عدالت و توسعه برای بهبود سطح روابط این کشور با همسایگان خود مطرح شد در تقویت نقش‌آفرینی آنکارا در این منطقه بسیار تأثیرگذار بوده است. از آنجایی که ترکیه همسایگان مهمی در منطقه خاورمیانه دارد، به‌طور طبیعی تلاش برای بهبود روابط با آن‌ها مستلزم تقویت رویکرد خاورمیانه در سیاست خارجی این کشور است. دکترین «به صفر رساندن مشکلات» را احمد داود اوغلو به‌عنوان نظریه دیگری مطرح کرد. مطابق با این دکترین، هدف ترکیه حفظ بهترین روابط ممکن با تمام همسایگان و بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی است (Svet, 2006: 71). از این رو، تلاش برای توسعه روابط

با کشورهای چون ایران و عراق و سوریه درگیری بیش تر آنکارا را در مسائل خاورمیانه ناگزیر ساخت. احمد داود اوغلو بر اساس دکترین «به صفر رساندن مشکلات با همسایگان» بهبود بیش از پیش روابط با همسایگان خاورمیانه‌ای ترکیه را در دستور کار قرار داد. مجموعه این نظریات زمینه افزایش اهمیت منطقه خاورمیانه در سیاست خارجی ترکیه را طی یک دهه اخیر فراهم ساخته است. مقامات حزب عدالت و توسعه معتقدند که ترکیه ارزش‌هایی مشترک با مردم خاورمیانه و شمال آفریقا دارد و از ارزش‌های فرهنگی مشترکی با جوامع این منطقه برخوردار است. تاریخ ترکیه و این مناطق نقاط مشترک و نیز شباهت‌ها و همسانی‌های بسیاری دارد. بر اساس همین تفکرات بود که، برخلاف دوران حاکمیت لائیک‌ها در ترکیه، منطقه خاورمیانه از زمان روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه اهمیتی راهبردی در سیاست خارجی این کشور پیدا کرد.

۱.۳ سیاست خارجی ترکیه در قبال انقلاب‌های مردمی در خاورمیانه

تحولات کشورهای عربی با خودسوزی جوان تحصیل کرده دست‌فروش تونس، در روز جمعه ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰، آغاز گردید و به اعتراضات گسترده تبدیل شد که منجر به سقوط رژیم بن علی در تونس در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ شد. اقدام این جوان و در پی آن تظاهرات مردم تونس به سرعت به دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا سرایت کرد. سه روز بعد از سقوط رژیم بن علی در تونس، یک معترض مصری نیز خود را آتش زد. اعتراضات به کشور مصر کشیده شد و مردم در تظاهرات ضدحکومتی شرکت کردند و خواهان کناره‌گیری حسنی مبارک شدند. در کشور مصر، ارتش اعلام بی‌طرفی کرد و مردم نیز ارتش را برادر خود خطاب کردند. سرانجام، پس از مقاومت مردم در روز ۱۱ فوریه ۲۰۱۱، رژیم حسنی مبارک نیز سقوط کرد (حاجی‌یوسفی و شهریار، ۱۳۹۱: ۲) با توجه به فعال شدن سیاست خارجی ترکیه، در مقایسه با منطقه خاورمیانه در یک دهه گذشته و ابتکارات و اقدامات خاص دولت اردوغان در این منطقه، پیش‌بینی می‌شد که با اوج‌گیری تحولات سیاسی در منطقه از سال ۲۰۱۱، از جمله شکل‌گیری انقلاب‌های مردمی در تونس، مصر و لیبی و نیز تحولات سیاسی و ناآرامی‌ها در سوریه، دولت اردوغان مواضع فعالی را در قبال این تحولات اتخاذ کند. بر همین اساس، با اوج‌گیری تحولات در منطقه، شاهد واکنش دولت مردان ترکیه بودیم. در ادامه، به صورت موردی، به مطالعه سیاست خارجی این کشور در قبال تحولات سیاسی در تونس و مصر خواهیم پرداخت.

۲.۳ سیاست خارجی ترکیه و تحولات سیاسی تونس

تونس اولین کشور حوزه شمال آفریقا و خاورمیانه بود که انقلاب مردمی در آن اتفاق افتاد. تحولات این کشور سرآغازی برای به راه افتادن موج انقلاب های مردمی در سایر کشورهای منطقه بود. در واقع، انقلاب تونس الهام بخش مردم سایر کشورهای منطقه برای طرح و پی گیری مطالبات خود به منظور تغییر نظام های اقتدارگرا بود (حاجی یوسفی و شهریار، ۱۳۹۱: ۳).

دولت ترکیه در جریان وقوع انقلاب مردمی در تونس موضع گیری سریعی در قبال آن نداشت. با این حال، پس از سقوط رژیم بن علی و فرار وی به عربستان بود که ترک ها سیاست خود در قبال تونس را فعال کردند. در مورد این که چرا دولت ترکیه در دوره شکل گیری انقلاب مردمی در تونس و سقوط رژیم بن علی مواضع صریحی در قبال تحولات این کشور نداشت می توان به عوامل مختلفی اشاره کرد. مهم ترین علت، سرعت تحولات در تونس بود. در واقع، فاصله زمانی شکل گیری انقلاب تا سقوط رژیم سیاسی در تونس آن چنان کوتاه بود که بسیاری از کشورها، از جمله ترکیه، را در وضعیتی غافل گیرانه و تردیدآمیز قرار داد. سرعت تحولات به اندازه ای بود که دوایر سیاست گذاری در ترکیه فرصتی کافی برای ارزیابی شرایط در تونس و ترسیم چشم انداز تحولات آتی در این کشور و نیز اتخاذ موضع مناسب با این تحولات نداشتند. از سوی دیگر، اهمیت انقلاب تونس نه در زمان وقوع، بلکه ماه ها پس از آن معلوم شد و این زمانی بود که سایر ملت های منطقه با الهام گرفتن از انقلاب تونس به خیابان ها آمده بودند و بر ضد رژیم های دیکتاتوری خود انقلاب کردند. از این رو، موضع گیری در برابر تحولات تونس از سوی بسیاری از کشورها، همچون ترکیه، در مقایسه با انقلاب های بعدی کمتر و کم رنگ تر بود (Cordesman, 2011: 5).

با این حال، سیاست خارجی ترکیه، در قبال تونس، به طور نسبی پس از سقوط رژیم بن علی فعال شد. تأکید بر نسبی بودن در این جا به این دلیل است که این دوره با پیدایش و گسترش انقلاب ها در سایر کشورهای منطقه مصادف است و از این رو دولت مردان ترکیه بیش از کشوری چون تونس درگیر تحولات در کشورهایی چون مصر و لیبی بودند. البته، هم زمان با پی گیری تحولات در دیگر کشورها، مسائل تونس نیز تا اندازه ای توجه و تمرکز مقامات ترکیه را جلب کرد؛ از جمله می توان به سفر مهم احمد داود اوغلو وزیر امور خارجه این کشور به تونس اشاره کرد. وی در این دیدار، انقلاب تونس را الگویی برای

سایر کشورها به منظور پی گیری اصلاحات خواند و از انتقال آرام و مسالمت آمیز قدرت در این کشور ابراز امیدواری کرد. داود اوغلو، در دیدار با مقامات تونس، تأکید کرد که دولت موقت تونس نیازمند ایجاد تغییرات در قانون اساسی و تشکیل نهادهای لازم برای اطمینان از حاکمیت قانون است. وی، با تأکید بر ضرورت تشکیل احزاب در تونس و یادآوری این موضوع که ترکیه از سال ۱۹۴۶ به سمت نظامی چندحزبی حرکت کرده است، خواستار تکرار تجربه ترکیه در تونس شد و از مقامات دولت موقت این کشور خواست که به رفع تردیدها در مورد سلامت انتخابات آتی در تونس اهتمام ورزند، همچنین یادآور شد که با توجه به وجود طبقه متوسط قوی و همچنین بالابودن سطح آموزش در این کشور، که هر دو از ملزومات گذار به دموکراسی است، در این کشور وجود داشته و بنابراین مسیر آرام و سریعی را در گذار به دموکراسی خواهد داشت و به سهم خود الگویی برای سایر کشورهای منطقه خواهد شد.

وزیر امور خارجه ترکیه، که در مقام رئیس شورای اروپا در تونس حضور یافته بود، اعلام کرد که ترکیه در دوره ریاستش بر شورای اروپا تمام منابع را به نفع تونس بسیج کرده و سه مرحله مشخص را برای این کشور تعیین کرده است:

مرحله نخست، هماهنگی های پیش از انتخابات باید انجام شود و انتخابات باید منعکس کننده اراده مردم تونس باشد.

مرحله دوم، نهادهای قوی، که از حقوق بشر و دموکراسی حفاظت کنند، باید پس از برگزاری انتخابات بی درنگ تأسیس شوند.

مرحله سوم، نهادینه شدن این ساختارها، به منزله گام سوم، باید به انجام برسد (Ravuz, 2011: 1).

ترکیه، در کنار اقدامات سطح بالایی چون اعزام وزیر امور خارجه خود به تونس، ابتکارات دیگری را نیز برای تأثیرگذاری در تحولات تونس به انجام رساند؛ از جمله این که وزارت امور خارجه این کشور، با همکاری یک مؤسسه مطالعاتی، از شخصیت های برجسته انقلابی تونس دعوت کرد تا با سفر به این کشور با تجارب دموکراتیک ترکیه آشنا شوند. در این راستا، ترکیه از جوانان انقلابی و نمایندگان رسانه ها و نهادهای جامعه مدنی تونس دعوت کرد تا از ترکیه دیدار کنند. هدف از دعوت این هیئت کسب آگاهی از تجربه انتخابات دموکراتیک، در سلسله دیدارها با مقامات و نهادهای جامعه مدنی ترکیه، بیان شد. موضوع احتمال تأثیرگذاری ترکیه در انقلاب تونس وقتی بیش تر مطرح شد که راشد

الغنوشی، رهبر تبعیدی اسلام‌گرایان تونس، پس از بازگشت به کشورش، اعلام کرد که خود را به لحاظ فکری نزدیک به حزب عدالت و توسعه ترکیه می‌داند. راشد الغنوشی، در مقام رهبر بزرگ‌ترین گروه سازمان‌یافته اسلامی در تونس (النهضة) که سال‌ها تجربه در عرصه فعالیت‌های سیاسی و حزبی دارد، تعهد داده که هرگز به دنبال تأسیس دولت بنیادگرای اسلامی نبوده، بلکه به دنبال روشی است که حزب عدالت و توسعه در ترکیه ایجاد کرده است. او الگوی سیاسی ترکیه را، که ترکیبی از اسلام‌گرایی معتدل و دموکراسی لیبرال و اقتصاد بازار آزاد و دولت سکولار است، الگوی مدرن و موفق در مدیریت سیاسی در جهان امروز خواند و خواهان بهره‌گیری از تجارب سیاسی و اقتصادی ترکیه شد. این حزب توانست در اولین انتخابات آزاد پارلمانی ۴۱ درصد آرا را به خود اختصاص دهد. بنابراین، با پذیرش ترکیه، به‌مثابه الگو، زمینه برای همکاری‌های گسترده در عرصه‌های اقتصادی و صنعتی و آموزشی برای طرفین فراهم می‌آید. بدین ترتیب ترکیه، با استفاده از فرصت فراهم‌شده، درصدد افزایش قدرت منطقه‌ای با دراختیارگرفتن بازار صنعتی و خدماتی منطقه و احیای هژمونی و سیطره خود در منطقه است (Jung, 2011: 2).

۳.۳ سیاست خارجی ترکیه و تحولات سیاسی مصر

مصر، به‌منزله پرجمعیت‌ترین کشور عربی، از چند دهه گذشته از تأثیرگذارترین بازیگران در خاورمیانه به‌شمار می‌رود. این کشور، که در طی ۳۰ سال گذشته تحت حاکمیت حسنی مبارک و سیاست‌مداران حزب دموکراتیک ملی بوده است، در عرصه داخلی شاهد سکون و ثبات نسبی بوده و مبارک تلاش کرد تا از هرگونه تغییر در ساختار قدرت ممانعت به‌عمل آورد. بر این اساس است که وی عمده مطالبات گروه‌های سیاسی مخالف برای ایجاد اصلاحات را رد کرد و کوشید تا روند و سازوکارهای دموکراتیک و قانونی را، برای ممانعت از تقویت و نقش‌آفرینی گروه‌های مخالف، محدود و کنترل کند.

در عرصه سیاست خارجی و منطقه‌ای، به‌رغم رویکرد ضداسرائیلی و ضدعربی مصر در دوره ناصر و بخشی از دوره انور سادات که به مشارکت این کشور در جنگ‌های مختلف علیه اسرائیل انجامید، قاهره رویکرد خود را به‌صورت اساسی تغییر داد. مصر در دوره مبارک یکی از متحدان اصلی امریکا در خاورمیانه بود که، بعد از اسرائیل، بیش‌ترین کمک‌های نظامی و اقتصادی را از واشنگتن دریافت می‌کرد و تعاملات گسترده‌ای با امریکا داشت. علاوه بر این و مهم‌تر آن که مصر در دوره مبارک روابطی عادی و مسالمت‌آمیز با

رژیم اسرائیل را دنبال کرد و بازیگر عربی مهمی در تأمین امنیت اسرائیل بود. حمایت جدی مصر از روند صلح خاورمیانه و ایفای نقش میانجی بین اسرائیل و تشکیلات خودگردان و مخالفت و ایجاد محدودیت برای فعالیت و نقش آفرینی گروه‌های مقاومت فلسطینی، به‌ویژه حماس، از مهم‌ترین کارویژه‌های مصر در دوره مبارک بود.

مصر دومین و مهم‌ترین کشوری بود که امواج استبدادستیزی و آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی و اسلام‌گرایی بهار عربی را درنوردید. در انقلاب مصر نیز دولت ترکیه از جمله مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی صحنه تحولات این کشور بود و در طول قیام مردم مصر، علیه حسنی مبارک، به چند علت عمده، از تظاهرکنندگان مصری حمایت کرد. از جمله این علل رقابت استراتژیکی میان دو کشور در منطقه، در زمان حکومت مبارک، پایین‌بودن سطح روابط تجاری میان دو کشور و سرمایه‌گذاری نکردن عمده ترکیه در این کشور و در نهایت ارتباط و نزدیکی دیدگاه‌های نخبگان سیاسی حزب عدالت و توسعه و گروه اخوان المسلمین است. در مورد آخرین علتی که ذکر شد ترکیه امیدوار بود که، با به‌دست‌آوردن نقش‌های سیاسی عمده از سوی گروه‌های اسلامی میانه‌رو اخوان المسلمین در مصر، پس از مبارک و همکاری و اتحاد با دولت جدید، بتواند منافع سیاسی - اقتصادی خود در این کشور و نیز دستیابی به اهداف هژمونیک خود در منطقه را تضمین کند. مجموعه این علل سبب شد که اردوغان، در مقام نخستین رهبر بلوک غرب، در مصاحبه‌ای تلویزیونی با شبکه «الجزیره» از حسنی مبارک بخواهد که از قدرت استعفا کند. به دنبال آن، بعد از سرنگونی رژیم مبارک، عبدالله گل، رئیس‌جمهور ترکیه، اولین مقام بلندپایه خارجی بود که از این کشور دیدار کرد و پس از وی نیز اردوغان در سفری تبلیغی در ماه سپتامبر ۲۰۱۱ وارد مصر شد. اردوغان در این سفر پشتیبانی دولتش را، از روند انتقال سیاسی در مصر و برقراری نظم سیاسی تکثرگرا و باز در این کشور، آشکارا ابراز کرد و همچنین به اهمیت تجربه ترکیه در پایه‌گذاری دستگاه سیاسی سکولار اشاره کرد (صبحی و حاجی‌مینه، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

بدین ترتیب، دولت ترکیه در ابتدا رویکرد مثبتی در قبال تحولات مصر داشته است؛ از جمله محورها و مسائل مورد تأکید رهبران ترکیه، در خصوص تحولات مصر، درخواست از حسنی مبارک برای گردن‌نهادن به خواسته مردم مصر برای ایجاد تغییرات از سوی رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر ترکیه، تأکید عبدالله گل، رئیس‌جمهور ترکیه، بر کوتاهی روند تغییر در مصر در راستای تمایلات و آرزوهای مردم این کشور و اشاره داود اوغلو، وزیر

امور خارجه این کشور، به لزوم توجه به خواسته های معترضان مصری درخور توجه است. علاوه بر اظهارات مقامات ترک، راهپیمایی بخشی از مردم ترکیه، از جمله در شهرهای آنکارا و استانبول، در حمایت از خیزش مردم مصر از رویکرد مهم ترکیه در قبال تحولات سیاسی مصر محسوب می شود. با توجه به انعکاس اخبار و تحولات سیاسی مصر در داخل ترکیه و مشاهده فقر و فساد عظیم اقتصادی در این کشور، مردم نخست انزجار و نفرتشان را از رژیم های استبدادی نشان دادند و سپس همبستگی خودشان را با ملت انقلابی مصر برای سرنگونی رژیم مبارک اعلام کردند (Fevzi, 2011: 2). بنابراین، دولت ترکیه، با حمایت و پشتیبانی افکار عمومی و با آسودگی خاطر، به سمت حمایت از انقلابیون رفت و موضع گیری رسمی خود را، مبنی بر ترک حکومت از سوی مبارک، آشکارا اعلام کرد.

رجب طیب اردوغان، نخست وزیر ترکیه، در واکنش به تحولات مصر و حضور مردم در میدان التحرير قاهره با لحنی تند از حسنی مبارک، رئیس جمهور، مصر خواست که به صدای انقلابیون در خیابان گوش فرا دهد و قدرت را ترک کند. در پی این اقدام، معترضان مصری نیز در میدان التحرير نام اردوغان را شعار دادند و این موضع گیری محبوبیت اردوغان در میان معترضان مصری را به همراه داشت؛ زیرا این موضع گیری از سوی رهبری مسلمان معنادار بود که آنکارا تمایل دارد تا در کنار مردم خاورمیانه قرار گیرد؛ در کنار آنانی که در پی ساقط کردن رژیم های خود بودند (Kardas, 2011: 1). به نظر کارشناسان، اظهارات صریح اردوغان، در مورد انقلاب مصر، مؤید تمایل ترکیه برای نقش آفرینی فعال تر در تحولات منطقه بود.

اردوغان، در موضع گیری خویش در قبال تحولات مصر، هم دولت مردان و هم مردم این کشور را مخاطب قرار داد و به مقامات مصری یادآور شد که هیچ حکومتی نمی تواند در برابر مطالبات دموکراتیک مردم خود بی توجه باشد. در تاریخ، حتی یک دولت هم بر قرار نمانده که از طریق سرکوب و ظلم دوام بیاورد. حکومت هایی که چشم بر مردم خود می بندند نمی توانند برای مدت طولانی دوام بیاورند (Turgut, 2011: 1). اردوغان، پس از آن که خواستار کناره رفتن مبارک از قدرت شد، از مردم مصر نیز خواست که بدون توسل به خشونت به مبارزاتشان ادامه دهند. وی مبارزه برای آزادی را بیش ترین حق دموکراتیک آن ها خواند (Kardas, 2011: 1). اظهارات صریح اردوغان، در کنار اقدامات دیگر، مانند دعوت از انقلابیون و نخبگان مصری برای بازدید از ترکیه و تبادل نظر با یک دیگر، تمایل آنکارا برای تأثیر گذاری در تحولات مصر را بیش تر به نمایش گذاشت. روابط دو کشور با

انتخاب محمد مُرسی به سمت رئیس‌جمهوری این کشور، که پایگاه اصلی طرفدارانش را اسلام‌گرایان میانه‌رو به‌ویژه گروه اخوان المسلمین و حزب عدالت و توسعه تشکیل می‌دادند، باعث شد که پیوندهای سیاسی و اقتصادی دو کشور در منطقه عمیق‌تر از گذشته شود و طی مدت حکمرانی وی مواضع منطقه‌ای و بین‌المللی دو کشور در اکثر موارد مشابه هم بود. اعتقادات مشترک نخبگان حزب عدالت و توسعه ترکیه و اکثریت نخبگان گروه اخوان المسلمین مصر در مورد ارائه یک اسلام دموکراتیک و میانه‌رو و همچنین نفی نظامی‌گری و رادیکالیسم از عواملی بودند که این دو جریان سیاسی و به‌نوعی مذهبی را به هم پیوند می‌داد. درباره گروه اخوان المسلمین باید یادآوری کرد که این جریان از دهه ۱۹۹۰ روند دموکراتیزاسیون خود را آغاز کرد و در این دوره وارد عرصه رقابت سیاسی شد و تجربه مهمی را در حوزه دموکراسی و حزب به‌دست آورد. به‌لحاظ نظری، اخوان به تلفیق بین نظریه‌های شورا در مباحث اسلامی و ادبیات دموکراتیک دست زد. اخوانی‌ها، با این مبنا، بیشتر به سمت دموکراسی تمایل پیدا کردند و اصولی را چون وجوب شورا و نفی انقلاب‌های رادیکال و نفی نظامی‌گری و اندیشه بسیار مهم صبر و تدریج، که در ادبیات آن‌ها وجود داشت، در نظر گرفتند و در حال حاضر، بین مسلمانان سنی‌مذهب، اخوان المسلمین دموکراتیک‌ترین و سازگارترین گروه و جریان با ادبیات مدرنیته است، پس اخوان دو کار مهم انجام داد؛ یکی این که دست به اصلاح در تئوری دین‌شناسی خود زد و دیگر این که به دانش اجرایی دست یافت. بنابراین، وقتی در مصر تحول انقلابی رخ داد و دولت مبارک سقوط کرد، اخوان المسلمین به راحتی توانست فضا را در دست بگیرد و در اولین انتخابات پیروز شود (فیرحی، ۱۳۹۲: ۱). البته، با استمرا تحولات در مصر و روی کار آمدن نظامیان در مصر، موقعیت و اعتبار ترکیه در تحولات این کشور کم‌رنگ شد. ترکیه متحد ایدئولوژیک خود اخوان المسلمین را، که به‌لحاظ فکری از الگوی حزب عدالت و توسعه در ترکیه تغذیه می‌شد، از دست داد. سقوط اخوان المسلمین به کلی معادلات سیاسی خاورمیانه را برهم زد و نشان داد که مطالبات مردمی از عمق و گستره درخور توجهی برخوردار است، همچنین معادلات قدرت در خاورمیانه نیز با روی کار آمدن حکومت نظامی در مصر تغییر یافت. در این بین، عربستان سعودی بیش‌ترین بهره را از سقوط دولت قانونی و مردمی اخوان المسلمین برد؛ زیرا در صورت موفقیت مدل دموکراسی مصر و تبدیل شدن آن به مدل جدید، در خاورمیانه عربی، اعتبار و مشروعیت سیاسی عربستان در منطقه و در داخل با خدشه مواجه می‌شد و چه بسا خود به مطالبات

دموکراتیک در داخل گرفتار می‌شد. حال آن‌که، با سقوط اخوان و روی کار آمدن دوباره نظامیان به قدرت، نقش و نفوذ عربستان از چند حیث افزایش یافت؛ یکی این‌که با توجه به قدرت مالی بالای عربستان، از یک‌سو، و استمرار چالش‌ها و مشکلات اقتصادی در مصر، از سوی دیگر، مسلماً دولت جدید در مصر برای بقا و استمرار قدرت خود به عربستان نزدیک می‌شد و سعی در استفاده از وام‌ها و کمک‌های بلاعوض عربستان در حل مشکلات اقتصادی داخلی می‌کرد، در حالی که ترکیه به چند علت بیش‌ترین ضرر را از سقوط اخوان المسلمین کرد. با سقوط اخوان المسلمین در مصر اولاً الگوی سیاسی و اقتصادی ترکیه که توسط اخوان در این کشور دنبال می‌شد، موضوعیت خودش را از دست داد و همچنین ترکیه با توجه به موضع‌گیری رهبران خود، که از سقوط اخوان و روی کار آمدن نظامیان با عنوان کودتا یاد کردند، باعث افزایش تنش و سردی روابط طرفین شد تا جایی که هر دو کشور سفرای خود را فراخواندند. ترکیه اقدام ارتش در برکناری مرسی را اقدامی آشکار در نقض دموکراسی دانسته و خواهان کناره‌گیری نظامیان از قدرت و روی کار آمدن دوباره اخوان به قدرت است.

۴. تحولات خاورمیانه و منافع کلان ترکیه

اهداف و منافع کلان ترکیه در ورود فعال به تحولات اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

۱.۴ تقویت نقش و نفوذ منطقه‌ای

از ابتدای روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، به‌ویژه در سال‌های اخیر، دولت ترکیه تلاش‌های گسترده‌ای را در سطوح گوناگون سیاسی و اقتصادی برای تبدیل شدن به بازیگری مهم در خاورمیانه سازمان داده است. این تلاش‌ها در چهارچوب اجرای راهبرد متوازن ساختن سیاست خارجی‌ای پی‌گیری می‌شد که بر تخصیص ظرفیت‌های لازم جهت تقویت نقش و نفوذ آنکارا در معادلات و ترتیبات خاورمیانه هم‌زمان با تداوم و توسعه روابط با غرب دلالت داشت. در این راستا، دولت مردان ترک تلاش کردند تا از تحولات سیاسی و انقلاب‌های خاورمیانه، به‌منزله فرصتی برای نقش‌آفرینی بیش‌تر در تحولات منطقه، بهره‌برداری کنند. اتخاذ مواضع صریح در قبال برخی انقلاب‌های منطقه، به‌ویژه انقلاب مصر، تلاش برای میانجی‌گری میان مخالفان و مقامات حکومتی در برخی

کشورهایی که شاهد خیزش مردمی بودند، دعوت از نخبگان و انقلابیون مصر و تونس برای سفر به ترکیه، برگزاری اجلاس‌های بین‌المللی در خاک ترکیه از جمله تمهیدات آنکارا برای نقش‌آفرینی در مسائل منطقه بود.

در خصوص میانجی‌گیری باید خاطر نشان کرد که استفاده از این روش از سازوکارهای مهم دولت اردوغان برای ارتقای موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیه بوده است. ترکیه تلاش می‌کند تا در نقش میانجی، برای حل اختلافات و مناقشات موجود در منطقه، توان استراتژیک خود را بالا ببرد که میانجی‌گری میان رژیم صهیونیستی و سوریه و پرونده هسته‌ای ایران و بحران سیاسی لبنان از مهم‌ترین مصادیق آن به‌شمار می‌رود. در جریان بیداری اسلامی ترکیه، بار دیگر در صدد بهره‌مندی از ابزار میانجی‌گری، به‌ویژه در تحولات سه کشور لیبی و بحرین و سوریه، برآمد. در مراحل اولیه بحران لیبی، ترکیه کوشید با پرهیز از مشارکت در عملیات نظامی ناتو، از یک‌سو، و پیوندهای گسترده سیاسی و اقتصادی با رژیم معمر قذافی، از سوی دیگر، از این ابزار بهره‌جوید. بدین منظور «نقشه راهی» از سوی ترکیه برای حل و فصل بحران لیبی پیشنهاد شد که در آن بر مواردی مانند آتش‌بس فوری، پایان محاصره شهرها، عقب‌نشینی نیروهای قذافی، ارسال کمک‌های انسانی به لیبی، فراهم آوردن مناطق امن انسانی در این کشور، تلاش برای پدیدآوردن روند دموکراتیک به‌منظور تصمیم‌گیری مردم در مورد سرنوشت خود تأکید شده بود. با تداوم بحران لیبی این طرح به سرانجام نرسید، اما نگاه فرصت‌طلبانه ترکیه برای ایفای نقش در این بحران، با استفاده از ابزار میانجی‌گری، را به منصفه ظهور گذاشت. به طور کلی، ترکیه در صدد برآمد تا با بهره‌گیری از این ابزار و سایر اهرم‌ها نقش مهمی را در افزایش قدرت مانور سیاسی و ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور ایفا کند. تدارک رفت‌وآمدهای دیپلماتیک نظیر حضور وزیر امور خارجه ترکیه در تونس و مصر و لیبی و سایر کشورها از دیگر ابزارهای آنکارا برای تقویت موقعیت خود در معاملات نوین منطقه بوده است.

از سوی دیگر، موقعیت ترکیه به منزله کشوری مسلمان و در عین حال یکی از اعضای ناتو زمینه مناسبی را برای بهره‌گیری آنکارا از تحولات جدید منطقه در راستای تقویت موقعیت خویش فراهم کرده است. علاوه بر این، با توجه به رشد اقتصادی بالا و همچنین عضویت در نهادهای مهم و تأثیرگذار بین‌المللی، همچون جی ۲۰ و عضویت در شورای امنیت و متقاضی عضویت در اروپا و ریاست سازمان کنفرانس اسلامی، آنکارا را به بازیگری مهم و تأثیرگذار در صحنه بین‌المللی تبدیل کرده است و این کشور در صدد کسب

نفوذ و احیای قدرت خود در منطقه خاورمیانه است (Walker, 2011: 1). از سوی دیگر، با توجه به تضعیف موقعیت مصر و عربستان، در جایگاه دو بازیگر مهم منطقه بر اثر تحولات داخلی و بی‌ثباتی سیاسی، اکنون ترکیه فضای بیش‌تری را برای توسعه نفوذ منطقه‌ای پیش روی خود می‌بیند.

۲.۴ به‌دست‌گرفتن رهبری اصلاحات سیاسی در خاورمیانه

دولت مردان ترک، در راستای افزایش نفوذ منطقه‌ای کشورشان، تلاش دارند تا خود را حامی جدی آغاز اصلاحات اساسی در خاورمیانه و شمال آفریقا نشان دهند و حتی رهبری اصلاحات سیاسی در منطقه را برعهده گیرند؛ به‌ویژه با توجه به این‌که حرکت‌های انقلابی و اعتراضی در منطقه فاقد رهبری مشخص و کاملاً خودجوش و مردمی بوده، تمایل برای راهبری و هدایت این انقلاب‌ها از سوی مقامات ترکیه افزایش پیدا کرده است. در این میان، برخی کارشناسان بر این اعتقادند که ترکیه در پی‌گیری این اهداف از انگیزه‌های رقابت با ایران نیز برخوردار است؛ چه این‌که جمهوری اسلامی ایران هم به‌واسطه تجربه مهم‌ترین انقلاب منطقه در سه دهه قبل و هم دفاع همه‌جانبه از انقلاب‌های مردمی از موقعیت ممتازی برای تأثیرگذاری در تحولات موسوم به بیداری اسلامی برخوردار است، به گونه‌ای که برخی محافل غربی و اسرائیلی، از ابتدای شروع انقلاب‌های مردمی در منطقه، در مورد تأثیرپذیری آن‌ها از گفتمان و رویکرد جمهوری اسلامی ایران ابراز نگرانی می‌کردند.

در چنین فضایی، ترکیه به‌منظور تقویت نقش و نفوذ منطقه‌ای خود به رهبری فرایند اصلاحات سیاسی در منطقه تمایل دارد. در کشورهایی چون تونس و مصر، که چشم‌انداز بقای حکام کاملاً تیره و پیروزی انقلاب‌ها قطعی بوده، ترکیه با موضع‌گیری صریح برضد حکام این کشورها خواستار کناره‌گیری آنان از قدرت بوده، اما در کشورهایی که سرنوشت انقلاب‌ها در آن‌ها نامعلوم بوده، ترکیه بیش‌تر به تماس با طرفین منازعه در آن کشور، به‌ویژه درخواست از رژیم‌های حاکم برای اجرای اصلاحات اساسی، از طریق برقراری تماس‌های دیپلماتیک، تمایل داشته است (امیری، ۱۳۹۱: ۶).

۳.۴ ارائه الگوی حکومتی به کشورهای انقلابی

با سرنوشتی برخی رژیم‌های اقتدارگرای خاورمیانه و شمال آفریقا و آینده نامطمئن برخی دیگر از حکام منطقه، پرسش‌های بنیادینی در خصوص شکل و ماهیت نظام سیاسی

مطلوب این کشورها پدید آمده است. در واقع، با بروز خلأ قدرت ناشی از سقوط رژیم‌های اقتدارگرا، موضوع ماهیت و ساختار نظام‌های سیاسی جانشین این رژیم‌ها به موضوع مهمی در منطقه تبدیل شده است. در چنین شرایطی، دولت ترکیه تلاش دارد تا الگوی حکومتی خود را به منزله الگویی مناسب به کشورهای منطقه معرفی کند. مقامات ترکیه مدعی تجربه موفق کشورشان در تلفیق مناسب و کارآمد اسلام و دموکراسی هستند؛ به‌ویژه پس از اظهارنظرهایی که از سوی برخی نیروهای انقلابی منطقه، مبنی بر مطلوبیت الگوی سیاسی ترکیه، مطرح شد، تمایل برای تسری این الگو از سوی ترک‌ها نیز افزایش پیدا کرد. برای مثال، راشد الغنوشی، رهبر حزب نهضت مهم‌ترین حزب اسلامی در تونس، این حزب را ادامه‌دهنده راه حزب عدالت و توسعه ترکیه معرفی کرد و با مشابه دانستن شرایط دو کشور اعلام کرده بود که ترکیه، در قرن نوزدهم، در راستای هماهنگی اسلام و مدرنیسم، یک دوره اصلاحات را پشت سر گذاشته و تونس نیز، در همان دوران، روند مشابهی را طی کرده است. در مورد مصر نیز روزنامه *زمان*، چاپ استانبول، از قول جمال ناصر، از سخن‌گویان اخوان المسلمین مصر، نوشت که «اخوان المسلمین مصر خواهان تأسیس حکومت اسلامی نیست، بلکه می‌خواهد یک نظام دموکراتیک در مصر حاکم شود. ترکیه مدل حکومتی اخوان المسلمین است». این اظهارات سبب شد که مقامات ترکیه تحولات اخیر در منطقه را فرصتی برای تقویت قدرت نرم خود در نظام بین‌الملل از طریق تسری الگوی حکومتی خویش به کشورهای انقلابی بدانند. بر همین اساس، احمد داود اوغلو، وزیر امور خارجه ترکیه، در جریان نشست با سفرای کشورهای غربی و عربی، ترکیه را «منبع الهام» برای منطقه دانست. داود اوغلو اعلام کرد که تغییرات سیاسی و تحولات دموکراتیک در منطقه باید روندی عادی و آرامی را پشت سر بگذرانند. در این راستا، ترکیه با توجه توسعه نهادهای مدنی و دموکراتیک و همچنین عملکرد موفق اقتصادی به‌صورت بازیگری فعال و مثبت در منطقه عمل می‌کند و به دولت‌های پساانقلابی در رسیدن به ثبات سیاسی کمک می‌کند (Hurriyet, 2011: 1).

مقامات ترکیه نظام سیاسی خود را مدلی میان دو جریان افراطی، یعنی اقتدارگرایی سکولار و بنیادگرایی اسلامی که حاکم بر سیاست و حکومت کشورهای خاورمیانه است، معرفی می‌کنند. الگوی سیاسی ترکیه با برخورداری از دو ستون و مخالفت با برداشتی انقلابی از اسلام و رد نظریه انقلابی اسلامی و همچنین توجه ویژه به اقتصاد مطلوبیت خاصی نزد گروه‌های معتدل اسلامی در کشورهای منطقه پیدا کرد. این

گروه‌ها رویکرد حزب عدالت و توسعه را رویکرد مدرن و کارآمد در عصر جدید دانسته‌اند و بر این نظرند که رهبران ترکیه توانستند، با حفظ اصول و ارزش‌های اسلامی، ارزش‌های جدیدی همچون دموکراسی و بازار آزاد را با رویکردی تلفیقی به جامعه ترکیه وارد کنند (Duran and Yilmaz, 2011: 1). در این میان، برخی همچون مصطفی آیکول، نویسنده ترکیه‌ای، مدعی‌اند که با فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرای سکولار در خاورمیانه، نظام نوین ترکیه که حاوی هر دو دسته از عناصر دموکراسی سکولار و ارزش‌های اسلامی است، بهترین مدل برای دولت‌های آینده برای تأسیس نظام سیاسی کارآمد است. مصطفی آیکول، در تأیید ادعای جذابیت این مدل، به موضع‌گیری برخی احزاب اسلامی مهم در تونس و مصر در تمجید از نظام سیاسی ترکیه اشاره می‌کند.

حامیان تسری الگوی ترکیه به کشورهای منطقه بر این نظرند که جنبه‌های اسلامی حکومت ترکیه، که آن را اسلام میانه‌رو خوانده‌اند، و نیز تأکید بر توسعه و پیشرفت اقتصادی زمینه مطلوبی برای پذیرش این نوع حکومت در کشورهای منطقه فراهم می‌کند. در عین حال، آن‌ها تأکید می‌کنند که ترکیه طی سال‌های اخیر در یک روند کاملاً دموکراتیک حرکت و ترکیبی از آشتی موفقیت‌آمیز اسلام با دموکراسی و حکومت قانون و توسعه اقتصادی را به‌نمایش گذاشته است (Protopapas, 2011: 1). ترکیه امیدوار است تا با ارائه الگوی نظام حکومتی خویش به کشورهای منطقه زمینه مساعدتری برای بسط نفوذ خود در منطقه خاورمیانه فراهم سازد.

۴.۴ افزایش اعتبار استراتژیک و ژئوپلیتیک ترکیه نزد غرب و تسهیل روند عضویت در اتحادیه اروپا

یکی از اهداف اصلی دولت‌مردان ترکیه در ورود فعال به تحولات مربوط به بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا نمایش اهمیت و نقش محوری آنکارا در تأثیرگذاری بر روندها و فرایندهای سیاسی این منطقه است. ترکیه قصد دارد تا از طریق معرفی خود به عنوان یکی از بازیگران مهم و تأثیرگذار در این حوزه بر قصد و تصمیم اتحادیه اروپا در خصوص به عضویت پذیرفتن این کشور تأثیر مثبت و درخور ملاحظه‌ای برجای گذارد؛ به‌ویژه آن‌که اتحادیه اروپا حساسیت بالایی در برابر تحولات این منطقه دارد. بنابراین، ترکیه فعال، که برخوردار از سازوکارهای حل مناقشه باشد، ارزش زیادی برای آرمان‌های اتحادیه اروپا دارد. این امر می‌تواند به تسهیل و تسریع روند پیوستن ترکیه به این اتحادیه کمک کند.

درواقع، مقامات ترکیه، از طریق دخالت در تحولات سیاسی منطقه، قصد قبولاندن این موضوع را به دولت مردان اروپایی دارند که پذیرش ترکیه در اتحادیه اروپا به معنای دست یابی به یک اهرم مناسب برای تأثیرگذاری در مسائل منطقه است. سخنان کاترین اشتون، نماینده عالی اتحادیه اروپا، در امور امنیتی و سیاست خارجی در مورد این که تحولات اخیر منطقه خاورمیانه اهمیت ترکیه را برای اتحادیه اروپا افزایش داده است. انگیزه مقامات ترک را در افزایش فعالیت‌هایشان در منطقه بیش تر کرده است (امیری، ۱۳۹۱: ۸).

۵. نتیجه‌گیری

پس از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ در ترکیه، این کشور رویکردی فعال و چندجانبه در سیاست خارجی خود در پیش گرفت. رهبران جدید ترکیه، با برداشتی که از موقعیت ژئوپلتیک و تاریخی و فرهنگی ترکیه دارند، بر این باورند که خاورمیانه منطقه‌ای استراتژیک و مهم برای بالابردن ضریب امنیتی و به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ این کشور در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این میان، با شروع اعتراضات مدنی و سیاسی در کشورهای عربی خاورمیانه، به ویژه مصر و تونس، فرصتی بی نظیر برای رهبران ترکیه در جهت اجرایی کردن دکترین خود فراهم آمد که مبتنی بر احیای نئوعثمان‌گرایی است. دولت مردان ترکیه، با بهره‌گیری از سازوکارهای گوناگون از جمله برقراری روابط نزدیک سیاسی با هریک از این کشورها، حمایت‌های دیپلماتیک از انقلابیون، برگزاری کنفرانس‌های متعدد در حمایت از مطالبات سیاسی مردم مصر و تونس، فشار بر دیکتاتورهای سابق در این کشورها در جهت ترک حکومت و تن دادن به خواسته‌های مردم، سعی در برجسته کردن نقش فعال خود در منطقه و نزدیک کردن نظام نوین سیاسی مصر و تونس به برداشت‌ها و الگوی مطلوب سیاسی خود است. با توجه به چهارچوب نظری این مقاله، ترکیه به موازات افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی خود را بیش تر در معرض مسائل و تحولات منطقه‌ای قرار می‌دهد و در صدد به دست گرفتن رهبری منطقه است، حال آن که تحولات بعدی در خاورمیانه و سقوط متحد ترکیه در مصر نقش و نفوذ این کشور را در معرض چالش جدی و اساسی قرار داده است. از دید نویسنده با سقوط اخوان المسلمین در مصر الگوی سیاسی ترکیه در منطقه، که مبتنی بر ترکیبی از اسلام‌گرایی و دموکراسی لیبرال بود، با شکست نسبی مواجه گشته است. بدین ترتیب، به رغم خوش بینی اولیه محققان علم سیاست، در برنده بودن ترک‌ها در تحولات

سیاسی خاورمیانه و غالب شدن الگوی ترکیه در منطقه و شکست الگوهای رقیب، اتفاقات و حوادث بعدی خلاف قضیه را ثابت کرد. البته مسئله مهمی که در این جا مطرح است این که ترکیه متناسب با توان و ظرفیت خود در منطقه عمل نکرد. طبق مفروضات رئالیسم دولت‌ها، آن‌ها متناسب با افزایش قدرت و توان نظامی خود اهداف و خواسته‌هایشان را تنظیم می‌کنند. به این صورت که قدرتی که توان اقتصادی و نظامی بالایی به دست آورده به همان اندازه درصدد کسب و نفوذ بیش‌تر می‌گردد، در حالی که ترکیه، در جایگاه یک قدرت منطقه‌ای، اهداف و دورنمای بسیار فراتری از امکانات و توانمندی‌های موجودش ترسیم کرده بود. رهبران این کشور نقش بازیگر فعال و تصمیم‌ساز را برای خودش در نظر گرفته بود، حال آن‌که به غیر از قدرت‌های بزرگ که جهت‌دهنده و هدایت‌گر تحولات جهانی هستند، بازیگران منطقه‌ای بیش‌تر در راستای سیاست قدرت‌های بزرگ در جهت افزایش نفوذ و قدرتشان عمل می‌کنند.

منابع

- امیری، مهدی (۱۳۹۱). «رویکرد ترکیه در تحولات خاورمیانه». سایت *راسخون*: www.rasekhoon.net.
بلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳). *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، ج ۱، تهران: ابرار معاصر.
حاجی یوسفی، امیرمحمد و فاطمه شهریار (۱۳۹۱). «شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب تئوریک و نظری»، فصل‌نامه *مطالعات راهبردی*.
صباحی، مهدی و رحمت حاجی‌مینه (۱۳۹۱). «بررسی مقایسه‌ای ایران و ترکیه در تحولات بهار عربی؛ بررسی موردی مصر، تونس و لیبی»، فصل‌نامه *روابط خارجی*، س ۵، ش ۴.
فیرحی، داوود (۱۳۹۲). «اخوان‌هنوز شانس پیروزی دارد»، گفت‌وگوی دکتر فیرحی با سایت *دیپلماسی ایرانی*: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page/1918469/>.
مرشایمر، جان (۱۳۸۸). *تراژدی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

Cook, Sreven (2009). 'The Evolving Turkish Role in Mideast Peace Diplomac', Council on Foreign Relations: <http://www.cfr.org/turkey/evolving-turkish-role-mideast-peace-diplomacy/p19000>.

Cordesman, Anthrony (2011). 'Rethinking the Arab Spring; Stability and Security in Egypt, Tunisia', CSIS.

- Duran, B. and N. Yilmaz (2011). 'Whose Model? Which Turkey?', *Foreign Policy*: http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/02/08/whose_model_which_turkey.
- Fevzi, Bilgin (2011). 'Turkey's Role in Post-Revolutionary Middle East', *Washington Review of Turkish and Eurasian Affairs*: <http://www.thewashingtonreview.org/articles/turkeys-role-in-post-revolutionary-middle-east.html>.
- Hurriyet (2011). 'Turkey Looks for Central role in arab Spring': <http://www.hurriyetdailynews.com/default.aspx?pageid=438&n=turkey-looks-for-central-role-in-arab-spring-2011-06-17>.
- Jung, Dietrich (2011). 'After the Spring: Is Turkey a Model for Arab States? Center For Mellemoststudier-Sidanskuniversity': <http://www.static.sdu.dk>.
- Karabat, Ayse (2011). 'Turkey- Egypt Ties to deepen if Mubarak Leaves power', *Sunday's Zaman*: <http://www.todayszaman.com/news-234617-turkey-egypt-ties-to-deepen-if-mubarak-leaves-power.html>.
- Kardas, Saban (2011). 'Syrian Uprising Tests Turkey's Middle East Policy', *The Jamestown Foundation Website*, Eurasia Daily Monitor Volume: 8 Issue: 90, available at: <http://www.refworld.org/docid/4dcb8fe22.html> [accessed 10 April 2014].
- Larrabee, Stephen (2007). 'TURKEY Rediscover the Middle East', *Foreign Affairs*, Vol. 86, No. 4.
- Lobell Steven, E. (2002). 'War is Politics: Offensive Realism, Domestic Politics, and Security Strategies', *security studies*, Vol. 12, No. 2.
- Mearsheimer, J. (2001). *The Tragedy of Geat Power Politics*, First Edition, New York, W. W. Norton Company.
- Protopapas, George (2011). 'Turkey's Geopolitical Interests and middle East Revolts', *International Affairs*: <http://en.interaffairs.ru/events/74-turkeys-geopolitical-interests-and-middle-east-revolts.html>.
- Ravuz, Ercan (2011). 'Turkey Says Tunisia Revolt Could be Mode for Other', *Today Zaman*: <http://todayszaman.com/news-236285-turkey-says-tunisia-revolt-could-be-model-for-others.html>.
- Reilly, David and A. Reilly (2003). 'The Power Politics Game': *Offensive Realism in Theory and Practice SIMULATION and GAMING*, Vol. 34, No. 2.
- Shadid, Anthony (2011). 'Unrest Around the Arab World Endangers Newfound Influence', at www.nytimes.com/2011/05/05/world/europe/05turkey.html.
- Svet, Oleg (2006). 'Turkey's Zero Problem Foreign Policy: An Untenable Balancing Act', *New Initiative For Middle-East Peace Journal*, Vol. 2.
- Taspinar , Omer (2008). 'Turkey's Middle East Policies, Between Neo- Ottomanism and Kemalism', *Carnegie Endowmen*: www.CarnegieEndowment.Org.
- Toft, Peter and John J. Mearsheimer (2005). 'an Offensive Realist between Geopolitics and Power', *Journal of International Relation and Development*, No. 8.
- Turgut, Pelin (2011). 'A Model of Middle East Democracy, Turkey Calls for Change in Egypt' at <http://content.time.com/time/world/article/0,8599,2045723,00.html>.

- Valeriano, Brandon (2009). 'Department of Political Science', *University of Illinois at Chicago, Times*, Section 4.
- Walker, Josha (2011). 'Return of the Turks as Middle East Kingmaker', *Foreign Policy*: [http://www. tc-america. org/issues-information/tca-issue-papers/turks-as-middle-east-kingmaker-208. htm](http://www.tc-america.org/issues-information/tca-issue-papers/turks-as-middle-east-kingmaker-208.htm).